



دکتر مرتضی کریمی نیا، متولد ۱۳۵۰ شمسی در قم است. پس از تحصیل در حوزه علمیه قم و اتمام دوره سطح، فوق لیسانس علوم قرآن و حدیث را از دانشگاه تهران و دکترای خود را از دانشگاه برلین، دانشکده ادبیات عرب و زبان های سامی دریافت کرد. او با زبان های عربی، انگلیسی و آلمانی آشنایی دارد. همکاری علمی با مرکز ترجمه قرآن مجید به زبان های خارجی (قم)، عضویت در هیأت نویسندگان مجله ترجمان وحی (دو فصلنامه تخصصی مرکز ترجمه قرآن مجید به زبان های خارجی)، مؤلف و عضو هیأت علمی گروه قرآن و حدیث در دانشنامه جهان اسلام و بنیاد دایره المعارف اسلامی و تدریس در حوزه علمیه قم، مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی (کارشناسی ارشد) و دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات (کارشناسی، کارشناسی ارشد و دکتری)، از سوابق علمی و پژوهشی او بوده است. عناوین برخی کتاب ها و مقالات او چنین است: آرا و اندیشه های دکتر نصر حامد ابوزید، کتاب شناسی مطالعات قرآنی به زبان های اروپایی، ترجمه کتاب مفهوم النص نوشته دکتر نصر حامد ابوزید، نگاهی به ترجمه قرآن کریم محمد مهدی فولادوند، نقد و بررسی ترجمه قرآن کریم از آیت الله مکارم شیرازی، فهرستی از مطالعات اروپایی درباره ترجمه قرآن و شیخ طوسی و منابع تفسیری وی در التبیان.

دکتر مهر داد عباسی، متولد ۱۳۵۶ در تهران و استاد علوم قرآن و حدیث در دانشگاه آزاد اسلامی است. تاریخ فهم دین، چالش های دین و مدرنیته، روش های فهم و تفسیر قرآن و عقلانیت و قرآن در عصر جدید، از جمله علایق پژوهشی اوست. عناوین برخی کتاب ها و مقالات او چنین است: امالی سیدمرتضی و احادیث، امامان شیعه در دایره المعارف اسلام، رهیافتی نو در تفسیر، مقالات قرآنی در دایره المعارف آکسفورد، علامه شرف الدین در نوشته های خاورشناسان، ثعلبی و تفسیر او «الکشف و البیان عن تفسیر القرآن» و در باب روش شناسی تفسیر ابواسحاق ثعلبی.

لطفاً در ابتدا تلقی خود را از مفهوم پژوهش قرآنی یا مطالعات قرآن بیان کنید. به عبارتی از نظر شما پژوهش قرآنی باید چه شرایط و ویژگی هایی داشته باشد تا شایستگی اطلاق این عنوان را داشته باشد.

کریمی نیا: مطالعات قرآنی همچون مطالعات انجیلی یا مطالعات ادبی می تواند به معنای یک Discipline یعنی رشته علمی دانشگاهی مطرح شود و می تواند آن چنان که غالباً در کشور ما رایج است، موضوع یک برنامه و پروسه ترویج و گسترش معارف قرآنی باشد. ظاهراً به قرآن می توان از ۲ منظر نگاه کرد و آن را مورد مطالعه قرار داد. یکی نگاه به قرآن به مثابه متن یا پدیده یا امری خارجی برای تحقیق و شناسایی از جهات مختلف درباره ماهیت، فهم، پدینایش، تغییرات

ظاهری و متنی و همه موضوعات مرتبط با تاریخ این کتاب که کمابیش در گذشته به شکل های مختلفی وجود داشته است. در دوره های گذشته در قالب کتاب المصاحف ها و در دوره های جدید با عنوان تاریخ القرآن یا طبقات المفسرین و نظایر آن. این معنا از مطالعات قرآنی قابلیت آن را دارد که به رشته های دانشگاهی بدل شود. البته هر کشوری اقتضات خودش را دارد؛ فضای شیعی، فضای سنی و گاه فضای غیراسلامی تأثیراتی بر این رشته خواهد داشت. نگاه دوم آن است که ما به قرآن به مثابه امری برای ترویج دین، ترویج معارف دینی و قرآنی بنگریم و همین نگاه را به دانشگاه منتقل کنیم و در قالب های آکادمیک و چهارچوب هایی که مختص رشته های دانشگاهی است، بکنجانیم.

پیش از آنکه وارد بحث درباره وضعیت دانشگاهی این رشته شویم، می خواهیم تلقی خود را از مفهوم مطالعات قرآنی تبیین کنید. فارغ از اینکه در حال حاضر به چه سطح فعالیت هایی، عنوان پژوهش قرآنی یا مطالعه قرآنی اطلاق می شود و فارغ از اینکه در حال حاضر رشته ای به نام علوم قرآن و حدیث در دانشگاه ها وجود دارد که در مقاطع مختلف تحصیلی دانشجویان در آن تحصیل می کنند.

کریمی نیا: وقتی درباره مطالعات قرآنی صحبت می شود، ناخودآگاه ذهن ما معطوف می شود به معادل غربی آن (quranic studies) که عبارت از هر نوع تحقیق (research) و مطالعه (study) است که به نحوی با این متن مرتبط است. البته همواره

بین مطالعات قرآنی و مطالعات تفسیری تفکیک می شود؛ یعنی اگر کسی درباره تفسیر طبری کار می کند یا حتی راجع به دیدگاه طبری درباره قرآن تحقیق می کند، این دیگر مطالعات قرآنی محسوب نمی شود بلکه مطالعات تفسیری یا تفسیر پژوهی است.

مهر داد عباسی: اگر ما بخواهیم درباره تلقی خود از مطالعات قرآنی حرف بزنیم، کمی کار را دشوار می کند. ظاهراً باید همه چیز روشن شده باشد تا بتوانیم در این باره بحث کنیم یا اینکه مجبور می شویم یک تعریف کلی و کلیشهای ارائه کنیم مثلاً اینکه هر کس پرتوی بر تاریخ ۱۴ قرنی مباحث پیرامون قرآن بیفکند و هر کاری که درباره قرآن انجام شود و ادبیات آن بحث را از نقطه الف به نقطه ب برساند، اعم از اینکه درباره نزول قرآن باشد یا، همگی مطالعه قرآنی محسوب می شود.

نکته دیگر اینکه من آن تفکیک میان مطالعات قرآنی و مطالعات تفسیری را چندان جدی نمی دانم. شاید این موضوع در غرب به سبب آنکه حجم مطالعات تفسیری در آنجا خیلی زیاد شده، صورت گرفته باشد ولی چنین تفکیکی در ایران وجود ندارد.

به هر حال تعریف مطالعات قرآنی به صورت کلی مشکلی را حل نمی کند. البته قبول دارم که منطقات تعریف روشن نباشد، نمی توانیم مطالعات قرآنی را در غرب و شرق با هم مقایسه کنیم.

شاید من منظورم را درست بیان نکرده ام. مراد من این نیست که یک تعریف شسته رفته منطقی ارائه کنیم بلکه صرفاً می خواهیم تلقی شما از

این مفهوم روشن نشود تا وقتی مخاطب این بحث را می خواند، بداند در باره چه چیزی صحبت می کنیم. به علاوه من فعلا با تعاریفی که از این بحث در محافل علمی ایران یا غرب مطرح است کاری ندارم بلکه می خواهم تلقی خود شما در این باره روشن شود؛ یعنی به چه نوع فعالیتی اطلاق عنوان پژوهش قرآنی می کنید هر چند که ممکن است در محافل علمی کنونی ما این تعریف متداول نباشد.

مر تفضی کریمی نیا: آن بحث تفکیک مطالعات قرآنی و تفسیری بحثی حاشیه ای بود. من می خواستم بگویم آنچه به عنوان مطالعات قرآنی و تفسیر در غرب مطرح است با آنچه به عنوان علوم قرآنی در ایران شناخته شده، متفاوت است. یعنی اگر به ۸۴ نوع اتقان سیوطی نگاه بیندازیم و آن را با فهرست مقاله قرآن در دایره المعارف اسلام (EI۲) مقایسه کنید - کاری که از قرن در کتاب قرائت‌هایی درباره قرآن انجام داده است - تفاوت ۲ دیدگاه درباره قرآن کریم روشن می شود. به نظر می رسد اصلا این تفکیک ناشی از اختلاف این ۲ دیدگاه است.

پس یعنی از نظر شما تفکیک میان علوم قرآنی رایج در ایران و مطالعات قرآنی در غرب، تفکیک ناشی از این ۲ دیدگاه است؟

به عبارت دیگر یک مفهوم مطالعات قرآنی داریم که خواستگاه غربی دارد و در آنجا شکل گرفته و توسعه یافته است و یک عنوان علوم قرآنی و به تبع آن پژوهش‌های قرآنی داریم که در ایران و احتمالا برخی کشورهای اسلامی شکل گرفته است. از کنار هم گذاشتن این دو مفهوم، تقابل آنها آشکار می شود ولی این گونه نیست که این ۲ نوع دیدگاه اصالتا با هم تقابل داشته باشند. اگر چنین است لطفا معیارهای خود را برای تفکیک این ۲ نوع دیدگاه ذکر کنید تا بتوانیم آنها را از هم تمیز دهیم. یا به عبارتی شما چه فعالیت قرآنی‌ای را مستحق نامگذاری به پژوهش قرآنی می دانید؟

مر تفضی کریمی نیا: من ۲ بحث مقدماتی دارم؛ اول اینکه در بحث خود بین مطالعه (study) و تحقیق (Research) فرق نمی گذارم با اینکه از نظر مفهومی با هم متفاوتند ولی برای سهولت کار ما هر دو را پژوهش قرآنی می نامیم. موضوع دوم این است که اولین قدم برای اینکه مطالعه قرآنی شکل بگیرد یا یک فعالیت قرآنی مستحق نامیدن به این عنوان شود، باید مقدماتی را گذرانده باشد که البته این مقدمات برای هر محقق در هر زمینه تحقیقی دیگر هم صادق است. مهم ترین آنها تسلط زیاد و متبحرانه به زبان این متن است.

اما پژوهش قرآنی به نظر من هر پژوهش و مطالعه‌ای است که ماهیت این متن، پیشینه، زبان و مسائل فرهنگی آن و ارتباط درون متنی متن با متون دیگر و مسائلی نظیر آن را روشن کند و نیز هر مطالعه و پژوهشی که درباره دیدگاه این متن راجع به موضوعی خاص صورت بگیرد؛ مثلا دیدگاه این متن را در باب پیامبری ابراهیم یا پیامبر بودن و خدا بودن عیسی و نظایر آن روشن کند.

اما مهم ترین مسئله این است که یک مطالعه قرآنی امروزین باید پیشرو باشد. یعنی باید بتواند مسئله تازه‌ای را کشف کند و به پرسش جدیدی پاسخ دهد. مثلا اگر کسی پژوهشی انجام دهد که آیات و آیه‌ها را در قرآن وجود دارد یا نه یا قرآن از واگانی حیشی تأثیر پذیرفته است یا نه... اینها مطالعه قرآنی تکراری است. یعنی محقق مطالعات قرآنی امروز باید به ادبیات موضوعی که

می خواهد درباره آن پژوهش انجام دهد، مسلط باشد و بتواند پرسش خود را ذیل این ادبیات مطرح کند و اگر کسی بخواهد پژوهشی انجام دهد که ۱۰۰ سال پیش هم درباره آن کار شده و مکرر به آن پاسخ داده شده و به جواب‌هایی که دیگران داده‌اند چیزی نیفزاید یا روش جدیدی در پاسخ به آن پرسش به کار نینداند، باز هم مطالعه قرآنی انجام نداده است. البته این را هم باید بگویم که یافتن پرسش در مطالعات قرآنی امر دشواری است زیرا ذهن ما به آن عادت نکرده است. پرسش کردن ظرافت‌ها و مواظبت‌هایی خاص می طلبد.

اما در تفکیک میان دیدگاه غربیان و مسلمانان می توان گفت مطالعه قرآنی در غرب به آن دسته از پژوهش‌ها یا نوشته‌ها که صرفا به دنبال یک دیدگاه مؤمنانه است، اطلاق نمی شود؛ یعنی اگر بتوانیم قرآن را به مثابه یک پدیده مورد بررسی قرار دهیم فارغ از اینکه پدیدآورنده این متن کیست و چگونه منتقل شده است؟ آیا این سخنان از خداست و جبرئیل آنها را منتقل کرده یا پیامبر وحی را می گرفته و به زبان خودش بیان می کرده؟ فارغ از تمام این مطالب، چنین نگاهی به قرآن داشته باشیم، مطالعات قرآنی پدیدمی آیند.

چه وجه تمایزی میان آن نگاه مؤمنانه و غیر مؤمنانه وجود دارد که یکی را پژوهش قرآنی می کنند و دیگری رانه؟

مر تفضی کریمی نیا: البته در مطالعه قرآنی می توان به دیدگاه مؤمنانه هم رسید. اما ما یک دیدگاه مؤمنانه واحد نداریم. من مقصودم این است که اگر با نگاه مؤمنانه صرف و از پیش مشخص وارد پژوهش شوید، بی طرفی و عدم تعصب را در نتیجه گیری خود لحاظ نکرده‌اید. مسلم است فرد بی دین هم وقتی به این عرصه وارد می شود، ممکن است تعلق خاطر به دین دیگر داشته باشد یا پیش فرض‌های دیگری داشته باشد. ولی وقتی به پژوهش قرآنی می پردازد باید همه آن تعلق خاطر‌ها و پیش فرض‌ها را کنار بگذارد.

به نظر می رسد تلقی آقای کریمی نیا تا حدی روشن شد. ایشان ۲ شرط اساسی نیز برای پژوهش قرآنی ترسیم کردند؛ یکی علمی بودن و دیگری طرح سؤال جدید. این نوع پژوهش می تواند ناظر به خود متن قرآن باشد یا دیدگاه متن درباره موضوعی خاص مورد بررسی قرار گیرد. جناب آقای دکتر عباسی، شما هم در صورت امکان، تلقی خود را از مفهوم پژوهش قرآنی و معیارها و شرایط لازم برای آن بفرمایید.

مهر داد عباسی: من با بخش عمده سخنان آقای کریمی نیا موافقم. اما درباره نوع اخیر پژوهش قرآنی باید بگویم، آیا خروجی چنین کاری، می تواند پژوهش قرآنی تلقی شود؟ به عبارت دیگر آیا باید فعالیت‌های قرآنی را ۲ سنخ کرد؛ یک سنخ که پژوهش قرآنی محسوب می شود و دیگری که شایسته نامگذاری به پژوهش نیست و یا اینکه پژوهش قرآنی یک طیف از فعالیت‌های قرآنی را دربر می گیرد از قوی تا ضعیف؛ یعنی اگر کسی مسئله‌ای در پژوهش خود نداشته باشد، پژوهش قرآنی محسوب نمی شود؟

کریمی نیا: چرا این نوع کار هم، پژوهش قرآنی است ولی یک قرآن شناس غربی وقتی چنین کاری می کند یا آنچه یک مسلمان انجام می دهد یک تفاوت اساسی دارد. مثلا محقق ما وقتی می خواهد تصویر عیسی را در قرآن نشان دهد ۲ مشکل دارد؛ یکی اینکه دائما در صدد اثبات حقانیت چیزی است و دوم اینکه همواره برای

اثبات نظر خود از آرای تفسیری خرج می کند. این آرای تفسیری ممکن است قول یک مفسر یا محدث متقدم باشد یا اقوال یکی از مراجع معاصر. چنین کاری دیگر پژوهش قرآنی نیست. مثلا می خواهیم بدانیم قرآن چه تصویری از ذی‌القرنین ارائه کرده است. در حین چنین کاری چون قرآن یک متن است و مرتبط با متون دیگر که ممکن است همزمان با آن باشند، می توان اینها را با هم مقایسه کرد و از شباهت آنها احتمال اقتباس داد... این می تواند پژوهش قرآنی باشد ولی اگر برای تصویر ذی‌القرنین مثلا به پرتویی از قرآن مرحوم طالقانی رجاع دهید، دیگر مطالعه قرآنی نیست.

ممکن است پژوهشگر بخواهد به سخن فلان مفسر به عنوان شاهد بر نظر خویش استناد کند؛ این چه اشکالی دارد؟

کریمی نیا: بله، اگر سخنی از ابو عبیده در قرن دوم در این باره نقل کند تا نشان دهد فلان آیه در آن زمان چنین فهمیده می شده است، در اینجا می توان به اقوال مفسران استناد کرد؛ یعنی ابو عبیده به خاطر قدمتش ویژگی‌ای دارد که می تواند به فهم شما از متن قرآن کمک کند. حتی اگر به اقوال مفسران معاصر به عنوان شاهد استناد کند، اشکالی ندارد ولی اگر بخواهد نظر خود را با استناد به این اقوال موجه جلوه دهد و استدلال خود را این اقوال قرار دهد، این کار دیگر مطالعه قرآنی نیست.

عباسی: من هم با سخنان آقای کریمی نیا موافقم. به نظر من رویکرد متکلمانه به قرآن - رویکردی که در مقام دفاع و ترویج باشد - پژوهش قرآنی محسوب نمی شود ولی اگر پژوهش به نتیجه‌ای برسد که با آنچه مروجان و مبلغان دینی ترویج و تبلیغ می کنند یکسان بود اشکالی ندارد؛ یعنی نتیجه یکسان است ولی روش‌ها متفاوت است.

موضوع دیگر مسئله داشتن در پژوهش است که آقای کریمی نیا بر آن تاکید کردند. به نظر من این موضوع صرفا به پژوهش قرآنی اختصاص ندارد و در هر پژوهش دیگری هم باید این مطلب رعایت شود. اما درباره مباحث تکراری، به نظر من اگر کسی مقاله‌ای با روش علمی بنویسد که معیارهای پژوهش خوب در آن رعایت شده باشد اما موضوع تکراری باشد، باز هم می توان به آن پژوهش قرآنی اطلاق کرد.

اما آقای کریمی نیا می گویند پژوهش وقتی ارزش علمی دارد که پژوهشگر کار جدیدی انجام دهد و این لازمه‌اش آن است که با ادبیات موضوع آشنا باشد تا به تکرار مکررات نیفتد. اگر کار تکراری کرد هر چند دیگر موازین علمی را رعایت کرده باشد، چیزی به ادبیات علمی در آن موضوع نیفزوده و نمی توان به آن پژوهش علمی گفت.

عباسی: بله، ایراد چنین شخصی این است که کارهای پیشین را ندیده و از این جهت کارش کامل نیست ولی اگر با اشرف به مطالب پیشین، یک جمع بندی کامل عرضه کند، پژوهش علمی خواهد بود.

نکته دیگری که در سخنان آقای کریمی نیا بود و من نیز بر آن تاکید می کنم این است که ذهن ما برای تولید سؤال تربیت نشده است. دانشجویان این رشته یا کار عقلی بیگانه‌اند؛ چون هر چه را می بینند از سنخ تقلید است. بنای این رشته نقل است و دانشجو فقط عادت می کند به نقل کردن؛ خواه از پیامبر و امامان، خواه صحابه و تابعین و دست آخر هم محدثان و مفسران.

خب اگر اجازة دهید به سراغ رشته علوم قرآن و حدیث برویم. تحلیل شما از این رشته به عنوان یک

رشته دانشگاهی چیست؟ چه اشکالات و کاستی‌هایی وجود دارد؟ اگر قرار باشد رشته دانشگاهی مطلوبی داشته باشیم، چه تغییراتی باید در آن ایجاد شود؟

کریمی نیا: من فکر می کنم از ابتدای تأسیس رشته علوم قرآن بیشتر نگاه دوم یعنی نگاه ترویجی و توسعه معارف دینی بر آن حاکم بوده است. البته این موضوع هم دلالی از طرف بنیانگذاران داشته و هم از جانب کسانی که به این رشته می آیند و هم از سوی جامعه. هر ۳ اینها باعث شده رشته دانشگاهی علوم قرآن و حدیث در کشور ما بیشتر یک رشته ترویجی - تبلیغی به چشم بیاید. البته ما بهایی از عناصر رشته‌های آکادمیک دانشگاهی هم همچون دیگر رشته‌ها در آن هست.

اما از جانب بنیانگذاران کم نشیندیم که چون الهیات پیش از انقلاب همیشه در ضعف بوده یا رشته سطح پایینی تلقی می شده و اجازه گسترش نداشته و صرفا در قالب رشته‌های محدودی مثل فرهنگ عربی و علوم قرآنی در یکی دو دانشگاه مجوز داشته است، پس از انقلاب اقدام شده برای اینکه کسانی که علوم آل محمد، علوم قرآنی، تفسیر و به قول معروف خدا و پیغمبر به گوش شان نمی خورد، به دانشگاهها این مطلب به آنها رسانده شود و بتوانند جزئی تر و با تأثیر بیشتر آنها را با دین آشنا کنند. این نوع نگاه منتها تأثیر خود را داشته است. بسیاری از دانشجویان هم که امروزه با گسترش این رشته

به سراغ آن می آیند، دانشجویان مسئله‌دار و علاقه‌مند به پژوهش نیستند بلکه غالبا کسانی که درد دین دارند و می خواهند دیندار تر شوند یا اعتقاداتشان را محکم تر کنند، به این رشته و رشته‌های مشابه خصوصا در مقطع کارشناسی وارد می شوند. تعدادی هم طبیعتا همچون بسیاری رشته‌های دیگر به دلیل قبول نشدن در رشته‌های دیگر به این رشته وارد می شوند.

به همین جهت ورودی‌های این رشته غالبا بدون انگیزه تحقیق و بالابردن سطح علمی و آکادمیک رشته به این رشته می آیند. این موضوع هماهنگ می شود با استاداتی که تا حد زیادی بنابر حکمی یا قانونی موظفند برای شاگردان اصول عقاید بگویند تا اعتقادات آنها را تقویت کنند. آنها گاهی اوقات قادر نیستند درس ساده‌ای مثل تاریخ قرآن را تدریس کنند؛ یعنی سرگذشت تحولات متن قرآن از زمان نزول تا تدوین، اعراب گذاری، نقطه گذاری، تحولاتی که در نگارش پدید آمده، قرائات تا دوره معاصر؛ حتی گاهی اوقات حس می شود تدریس این درس با تمام اجزایش برای دانشجویان مقبول نیست. با اینکه این مطالب هیچ ربطی به اعتقادات ما ندارند ولی همین مقدار هم تحمل شنیدنش وجود ندارد. گاهی اوقات احساس می شود حتی استادان هم مایل نیستند به این حوزه وارد شوند و گاه تدریس این مطالب به صورت جانب‌دانه و با ذکر ضعیف تر ادله مخالفان بر گزار می شود. گاه استاد از اینکه دانشجویی سؤالی در کلاس طرح بکند و ادله طرح شده توسط او را زیر سؤال برد، می رنجد چنان که برخی اوقات دانشجویان از اینکه استاد اجزای سرگذشت قرآن و تنوعی را که در تفسیر یا تاریخ فرهنگ اسلامی به وجود آمده بیان کند، رنجیده خاطر می شوند. این در واقع ریشه در مشکل سومی دارد که من فضای جامعه می نامم و این موجب می شود که نتوانیم فضای رشته را خیلی آکادمیک کنیم.

بعلاوه می دانیم رشته علوم قرآن یک رشته محض نیست بلکه امری بین رشته‌ای است. بنابراین دانشجوی این رشته باید به ادبیات عرب، صرف و نحو و... و حجم زیادی اطلاعات که به درد پژوهشگر می خورد، مسلط باشد؛ اطلاعاتی درباره تاریخ اسلام یعنی محیط پیدایش متن

در این رشته به عنوان یک

و محیط پیدایش متن‌های پیرامونی آن و محیط پیدایش حدیث و متون مشابه داشته باشد و تاریخ جاهلیت، سیره پیامبر و... را بدانند. به علاوه دانشجویان این رشته باید به خوبی به متن قرآن مسلط باشند. واقعا چیز غربی نیست که بسیاری از دانشجویان این رشته نمی‌توانند حتی در مقطع دکتری و کارشناسی ارشد از روی قرآن بخوانند. من می‌خواهم بگویم فراتر از این، برای دانشجوی دکتری و کارشناسی ارشد خواندن شعر جاهلی یا متون کهن رجالی و حدیثی و نظیر آن نیز اشکال دارد. دانشجوی این رشته باید اطلاع زیادی در حوزه فقه و اصول، حدیث و... هم داشته باشد. بنابراین ما با یک موضوع واحد مواجه نیستیم. در میان رشته‌های الهیات شاید میان رشته‌های الهیات یا حتی علوم قرآنی و حدیث است. این هم از دشواری‌ها و موانع آکادمیک شدن این رشته حکایت دارد.

البته وقتی درباره ضعف‌ها و مشکلات رشته علوم قرآنی صحبت می‌کنیم به این معنا نیست که در سایر رشته‌های الهیات یا حتی علوم انسانی چنین اشکالاتی نیست و آنها از هر نظر از عیوب و نواقص بری هستند. ولی رشته مطالعات قرآنی به خاطر پیچیدگی‌هایی که در آن هست و پیوستگی‌اش با کتاب آسمانی مسلمانان از جهاتی بیشتر از این نارسایی‌ها در رنج است.

دانشگاهی غرب چه جایگاهی دارد؟
 کریمی‌نیا: خوب، در مقاطع ابتدایی که رشته‌های این عنوان وجود ندارد. غالبا رشته‌های با مثل ادبیات عرب یا اسلام‌شناسی، یا شرق‌شناسی است که دانشجو با آموختن زبان عربی، تاریخ اسلام، تاریخ ملل اسلامی به خصوص صدر اسلام و آشنایی با علوم حدیث وارد این فضا می‌شود. در منابع کارشناسی ارشد باید پایان‌نامه‌ای بگذراند که اگر خواهد می‌تواند درباره مطالعات قرآنی باشد. از اینجا به بعد دیگر به چنین فردی پژوهشگر قرآنی اطلاق می‌شود. او در دوره دکتری هم می‌تواند به صورت تخصصی بر روی یکی از موضوعات قرآنی مطالعه و تحقیق انجام دهد.

جناب آقای دکتر عباسی شما چه تلقی‌ای از رشته آکادمیک علوم قرآنی دارید؟
 به عبارت دیگر اگر قرار بود شما چنین رشته‌ای تأسیس کنید، چه معیارهایی را در نظر می‌گرفتید و چه سرفصل‌های آموزشی را منظور می‌کردید؟
 عباسی: من رشته علوم قرآنی تأسیس نمی‌کردم. آنچه من علاقه‌مندم به آن پردازم همان مطالعات قرآنی یا پژوهش درباره قرآن به مثابه یک پدیده است. ما پدیده‌ای به نام قرآن داریم. این پدیده یک تاریخ دارد. مراد من تاریخ قرآن به معنای مصطلح نیست بلکه معنای عام‌تری مورد نظر من است. این پدیده از بدو پیدایش تا امروز چه فرایندی را طی کرده و از چه مراحل عبور کرده است؟ این موضوع مباحث درون قرآنی و بیرون قرآنی هر دو را دربر می‌گیرد. این می‌شد موضوع رشته مطالعات قرآنی و سرفصل‌های این رشته هم بر مبنای طبقه‌بندی موضوعات مختلف در این باره تعیین می‌شد. البته هر کدام از این موضوعات لوازم خاص خود را هم دارد؛ مثلا وقتی بحث از شکل‌گیری متن قرآن می‌کنیم باید با تاریخ اسلام، زبان و فرهنگ‌های پیرامونی آن آشنا باشیم و وقتی به اعجاز قرآن می‌پردازیم به مباحث کلامی نیاز داریم و قس علی هذا.

اگر بخواهم بحث را تا اینجا جمع‌بندی کنم به نظر می‌رسد هر دو بزرگوار در این موضوع اتفاق نظر دارند که تفکیکی بین مطالعات قرآنی و رشته دانشگاهی آن وجود ندارد؛ یعنی

دانشجو وقتی در دانشگاه درس می‌خواند قرار است ثمره این باشد که نهایتا بتواند مطالعه قرآنی انجام دهد. اگر بخواهیم تشبیه کنیم، مثل رابطه دانشگاه و صنعت است که گفته می‌شود رشته‌های مهندسی باید مهندس تربیت کنند تا در خدمت صنعت قرار بگیرند. اگر هم تقابلی بین رشته دانشگاهی و آنچه واقعا به عنوان پژوهش قرآنی باید وجود داشته باشد، دیده می‌شود ریشه در تفاوت ماهوی این دو ندارد بلکه این برگرفته از دو نوع طرز تلقی است که از یک سو رشته دانشگاهی تأسیس شده که بیشتر جنبه ترویجی و تبلیغی دارد و از سوی دیگر پژوهش قرآنی صحیح را چیزی می‌دانیم که فارغ از نگاه کلامی و جانبدارانه، به قرآن به مثابه یک متن یا پدیده بنگرد. از آنجا که در غرب این دو نوع تلقی وجود ندارد این پیوستگی میان فضای آکادمیک و خروجی آن یعنی مطالعات قرآنی دیده می‌شود ولی در ایران به دلیل نگاه‌های مختلف، ما با دو مفهوم متباين مواجه هستیم.

کریمی‌نیا: البته رشته علوم قرآنی کارکرد خودش را دارد؛ عده زیادی را با دین آشنا می‌کند ولی آنچه حق رشته آکادمیک قرآن پژوهی است نه در ایران و نه در کشورهای اسلامی دیگر برآورده نمی‌شود.

عباسی: به نظر من جای علوم قرآنی در دانشگاه نیست چون دانشگاه یک پدیده مدرن است و باید فعالیت مدرن در آن انجام شود. در دانشگاه باید کار علمی صورت گیرد. به نظر من حوزه باید متقبل مسئولیت علوم قرآنی شود. اینکه رشته دانشگاهی علوم قرآنی داریم بیش از آنکه جنبه علمی داشته باشد دلایل جامعه‌شناختی دارد.

کریمی‌نیا: من تأکید می‌کنم که چنین رشته‌ای از مقطع کارشناسی تا دکتری کارکرد خودش را دارد ولی آن انتظاری که از رشته آکادمیک دانشگاهی داریم را برآورده نمی‌کند. ما باید به نحوی این رشته علوم قرآنی و معارف را به رشته آکادمیک مطالعات قرآنی نزدیک کنیم زیرا ما در جهان جدیدی زندگی می‌کنیم؛ در جزیره نیستیم. حتی جدای از جهان عرب هم نیستیم بنابراین نمی‌توانیم صرفا مطالعات تفسیری شیعی انجام دهیم و ندانیم که نزدیک مادر عربستان صدها مطالعه ضدشیعی در حال انجام است چه برسد به اینکه ندانیم در بخش بزرگی از جهان یعنی غرب، هر چه می‌گذرد شتاب مطالعات از جامعه‌شناسی و روان‌شناسی و دیگر رشته‌های علوم انسانی گرفته تا علوم پایه و فیزیک و شیمی تا مطالعه ادیان و اسلام‌شناسی، هر روز بیشتر می‌شود، کنفرانس‌های بیشتری بر گزار می‌شود، مجلات متعددی منتشر می‌شود و... ما نمی‌توانیم فارغ از همه اینها در جزایر بنشینیم و همان رشته ترویجی خودمان را ادامه دهیم. البته باید راه آن را پیدا کنیم؛ ببینیم چگونه می‌شود در همین رشته علوم قرآنی کنونی با این دانشجویان و اساتید تغییراتی ایجاد شود تا کم‌کم رشته علمی‌تر شود و البته این اتفاق اندکی هم رخ داده است. همین چند سال قبل کم نبودند کسانی که برای اخذ مدرک دکتری بخشی از اتفاق سیوطی را ترجمه می‌کردند و مقدمه‌ای بر آن می‌نوشتند و به عنوان رساله تحویل می‌دادند اما امروزه متولیان این رشته پذیرفته‌اند که در

مقطع دکتری دست کم باید به یک پرسش مهم جواب داده شود، شکل ظاهری آن رعایت شود و... همین نشان می‌دهد که ما در دنیای ۱۵ سال پیش زندگی نمی‌کنیم. به نظر می‌رسد الان از ورودی‌های رشته در مقاطع مختلف گرفته تا اساتید و مقالاتی که منتشر می‌شود در حوزه و دانشگاه، نشانه‌های خیلی خوبی از مطالعات جدی قرآنی دیده می‌شود ولی اینها در اقلیت‌اند. به نظر من نمی‌توانیم رشته علوم قرآنی داشته باشیم که کارکردش بالا بردن سطح اعتقادات عموم مردم باشد ولی در کنار آن باید یک رشته مطالعاتی قرآنی (Quranic Studies) هم تأسیس شود. بلکه باید کم‌کم شرایط رشته علوم قرآنی را تغییر دهیم تا به علمی‌تر شدن و آکادمیک‌تر شدن رشته بینجامد.

عباسی: به نظر من برای آکادمیک شدن رشته باید لوازم آن ایجاد شود. واضح است که این رشته از بدو تأسیس ذاتا آکادمیک نبوده است. اساتیدی که به این رشته وارد شده‌اند حوزوی بوده‌اند و این نشان می‌دهد که ماهیت رشته آکادمیک نبوده و همین‌طور هم پیش رفته است. و این نگاه همچنان هم بر رشته حاکم است. کسانی که از حوزه وارد این رشته می‌شوند، قاعدتا نگاه حوزوی دارند. من معتقدم رسالت حوزه همیشه در جای خود هست ولی این نباید با دانشگاه مخلوط شود. دانشگاه جای پرسش است. دانشگاه محصول دوره مدرن است و دوره مدرن شعارش پرسشگری و فردگرایی است. ما نمی‌توانیم رشته‌ای را در دانشگاه تأسیس کنیم و ادا و اصول‌های دانشگاهی در آن در بیاوریم و بگوییم مسئله داشته باشیم. فرضیه داشته باشیم، سؤال علمی داشته باشیم، بعد دانشجو را کاملاً از خط قرمزها منع کنیم.

من به ۲ موردی که آقای کریمی‌نیا به عنوان مشکلات نظام دانشگاهی اشاره کردند، مورد چهارمی اضافه می‌کنم که تا حدی به سومی پهلو می‌زند؛ آن هم اتوریته‌هایی است که در این رشته وجود دارد. کسانی که در این رشته کتاب‌هایشان تدریس می‌شوند همه آیت‌الله و مرجع تقلید بوده‌اند. البیان آیت‌الله خوبی و التمهید آیت‌الله معرفت و... خوب اینها خط قرمز محسوب می‌شوند. ما باید به دانشجو اجازه بدهیم اینها را نقد کند تا اینکه خط قرمز داشته باشد.

آسیب دیگری که در این رشته هست، آن است که قرآن چیزی است که همه دربارش صاحب‌نظرند و همه خود را نسبت به آن مسئول می‌دانند؛ از ریاست جمهوری و مجلس و سازمان تبلیغات گرفته تا برنامه پنجشنبه‌های آقای قرائتی. این‌طور تصور می‌شود که کسانی که در این رشته درس می‌خوانند باید سوالات آقای قرائتی را جواب دهند و فلان جایزه را بگیرند. اگر این نوع نگاه‌ها تغییر نکند و کسانی که در این رشته تدریس می‌کنند نگاهشان به قرآن این باشد که هدایاتی انجام بدهند و ترویج و تبلیغی بکنند، عملا یک تربیون جدید به تربیون‌های پیشین اضافه شده است و وضعیت، تغییر چندانی نخواهد کرد. یعنی دانشگاه مدرن تأسیس کردیم و آنچه در سنت خود داشته‌ایم یعنی حوزه را به آن وارد کردیم؛ این می‌شود شتر مرغ از یک طرف می‌خواهیم مدافع باشیم و از طرف دیگر کاری که در دانشگاه باید انجام شود، انتقاد است. این دو با هم قابل جمع نیستند. اگر در دانشگاه اجازه شک کردن و فروریختن اعتقادات را ندهیم، کجا باید این بحث‌ها بیان



مهم‌ترین مسئله این است که یک مطالعه قرآنی امروزین باید پیشرو باشد؛ یعنی باید بتواند مسئله تازه‌ای را کشف کند و به پرسش جدیدی پاسخ دهد

شود؟ به نظر من کسی که وارد رشته الهیات می‌شود باید به خودش ببالد که جرات پیدا کرده راجع به اعتقاداتش شک کند، فکر کند، بحث کند.

کریمی‌نیا: من برای اینکه صحبت آقای عباسی درست‌تر فهمیده شود نکته‌ای را اضافه کنم. وقتی می‌گوییم دانشگاه جای سؤال کردن است معنایش این نیست که باید قرآن را بی‌اعتبار کند بلکه بحث بر سر این است که سخن از بی‌اعتباری قرآن را فقط در دانشگاه می‌توان مطرح کرد چون اگر در دانشگاه این حرف‌ها زده نشود، دانشجو دکترایش را می‌گیرد و فارغ‌التحصیل می‌شود ولی نمی‌تواند یک کلمه حرف یا مخالف بزند؛ در حالی که این همه حرف و مطلب در سایت‌های اینترنتی از طرف ملحدان، مسیحیان یا از سوی غیرشیعیان مطرح می‌شود علیه دیدگاه‌های قرآنی شیعیان. فارغ‌التحصیل دانشگاهی ما باید بتواند با اینها بحث کند. این مطلب هم درست نیست که از فردا در دانشگاه حرف از بی‌خدایی بزنیمن، نه، این کار ۲۰-۳۰ سال طول می‌کشد ولی اگر این کار را به تدریج از الان شروع نکنیم، ۲۰ سال بعد ما هیچ حرفی برای گفتن در جامعه جهانی نداریم. من یک مثال می‌زنم. من دوستی در دانشگاه تهران داشتم که استاد فلسفه است و علاقه‌مند به قرآن و مطالعات قرآنی. یک بار داشتم درباره نظریه ونزیرو راجع به شکل‌گیری قرآن در طول ۲۰۰ سال پس از پیامبر توضیح می‌دادم. پس از اتمام حرفم او گفت پاسخ این اشکال کاملاً روشن است. معجزه کربلائی کالمم می‌تواند ثابت کند که قرآن موجود عین ما انزل الله است. من الان به خطای روش شناختی در تمسک به کرامات و معجزات که همیشه معضل مباحث درون دینی است کاری ندارم. بر فرض درست این روش، نمی‌توان این گونه به ونزیرو پاسخ داد.

شما پایتان را از ایران بیرون بگذارید، این حرف‌ها بی‌ارزش می‌شوند. فارغ‌التحصیلان ما الان از همین قبیل استدلال‌ها یاد می‌گیرند. ممکن است این رشته مبلغان خوبی تربیت کند اما نمی‌تواند پژوهشگری تربیت کند که حرف سنجیدگی در حوزه مطالعات قرآنی داشته باشد.

در ایران دین پژوهی، فلسفه دین و رشته‌های نظیر آن در دانشگاه‌ها، رشته‌های سکولاری هستند. ترجمه‌های آثار غربی، سرفصل‌های دانشگاهی غربی و نظایر آن همگی به رشته‌های این چنینی وارد شده‌اند. بسیاری از مقالات فلسفی در دانشگاه‌های ما قابل طرح و چاپ در مجامع آکادمیک غربی نیز هست اما چرا یکی از محصولات علوم قرآنی ما در مجلات اسلام‌شناسی غربی جایی پیدا نمی‌کند؟ این نشان می‌دهد که ما در این زمینه با دنیا تعامل نداریم. ما آخرین تکنولوژی روز دنیا را در اختیار داریم، اینترنت داریم، اطلاع‌رسانی به روز است، ابزارهای فرهنگی‌مان مدرن شده است اما رشته علوم قرآنی در همان قرن چهارم باقی مانده است و دلمان را خوش کردیم که پاسخ همه شبهات را علمای ما در گذشته داده‌اند.

خب اگر کسی اشکال کند که چه ضرورتی دارد این مباحث را وارد جامعه مذهبی و دینی بکنیم؟ تکنولوژی، از تباطات، اینترنت و... با عقاید مذهبی جامعه تعارضی ندارد ولی در مورد مسائل اعتقادی و دینی خود نباید به سراغ حرف‌های نادرست و باطلی برویم که در غرب طرح می‌شود و به آنها بپردازیم و خود را به آنها مشغول کنیم. چه پاسخی به این اشکال می‌دهید؛ به عبارت دیگر سؤال این است که ضرورت مطالعات قرآنی در ایران چیست؟

کریمی نیا: به نظر من، ما در دنیایی جدید زندگی می‌کنیم. وقتی می‌گوییم با دیگران ارتباط داشته باشیم، معنایش این نیست که حرف‌های دیگران همگی باطل است و حرف‌های ما همگی صحیح و به همین دلیل نباید به سراغ حرف‌های دیگران برویم. ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که دیگر هیچ مرزی ندارد. مسلمانان و غیرمسلمانان در کنار هم زندگی می‌کنند و همه با هم تولید علم می‌کنند؛ چه علوم دینی و چه علوم غیردینی. شاید زمانی در قرن چهارم و پنجم می‌شد بین عالمان اسلام - که در دارالاسلام زندگی می‌کردند - و یهودیان - که خارج از آن و علیه اسلام مطلب می‌نوشتند - چنین تفکیکی انجام داد ولی الان این تفکیک بی‌معناست؛ ما الان با غربی مواجه هستیم که درون خود، مسلمانانی می‌پروراند و یکی از محیط‌های بزرگ زندگی مسلمانان غرب است و طبیعتاً در غرب، جامعه آکادمیک مسلمانان هم وجود دارد. حداقل ۳۰ درصد از کسانی که در رشته‌های اسلام‌شناسی در غرب تحصیل یا تدریس می‌کنند و در کنفرانس‌ها حاضر می‌شوند، مسلمان هستند که یا از کشورهای اسلامی به آنجا مهاجرت کرده‌اند یا در همان کشورها بزرگ شده‌اند. تولیدات این افراد، آنجا منتشر می‌شود. ما نمی‌توانیم تنها از غرب، تکنولوژی و فلسفه و دین پژوهی را اخذ کنیم. مطالعات اسلامی هم بخشی از مطالبی است که در خارج از کشور تولید می‌شود و پارهای از روش‌ها، مسئله‌ها و نظریات که آنجا طرح می‌شود، برای ما مفیدند. علم اصلاً چیزی نیست که بتوان آن را منطقی‌تر کرد. چرا، شاید بتوان گفت اعتقادات، باورهای درست و آموزه‌های اساسی اسلام را از غرب بگیریم؛ این صحیح است و ما هم چنین قصدی نداریم. اما علم به معنای آکادمیک، روش‌ها، مسائل، منابع و ابزارهایی دارد که همیشه ثابت نمی‌مانند و با گذر زمان و شرایط تاریخی و منطقی‌های اشکال مختلفی پیدا می‌کنند. در جزیره‌ها مناسخ خلاف عقل است.

به عنوان مثال، به مجله‌های قرآنی اشاره کنم به نام *Journal of Quranic Studies* که در لندن چاپ می‌شود و نیمی از هیأت تحریریه آن از مسلمانان برجسته و راست‌گیش هستند، بسیاری از نویسندگان آنها مسلمانانی بسیار معتقد و متصلب در اعتقادات خویش اند ولی با روش‌های نوین مطالعات اسلامی آشنا هستند. ۹ سال از انتشار این مجله که به ۲ زبان انگلیسی و عربی چاپ می‌شود می‌گذرد ولی در حوزه‌های مطالعات قرآنی در ایران آن قدر ناآشنا و غریب است که می‌توان گفت شاید تنها یک درصد از کسانی که با این حوزه‌ها ارتباط دارند، این مجله را بشناسند و بسیار کم‌ترند کسانی که اصلاً از این مجله استفاده کرده باشند. حال شما به این موضوع اضافه کنید کنفرانس‌هایی که در غرب یا کشورهای اسلامی برگزار می‌شوند و ما از آنها بی‌خبریم. خوب، در این صورت، رشد علم ما در این زمینه‌ها بسیار کند و یکنواخت باقی ماند.

من تاکید دارم که باید علم را از اعتقادات تفکیک کرد. قطعاً ما نمی‌خواهیم اعتقادات خود را از یک مسیحی اخذ کنیم اما اگر کسی تحقیقی انجام داد مثلاً درباره طبری و از مطلبی پیرامون آن به ما خبری داد که بر ما روشن نبود، چنین کاری باید در جامعه علمی بسیار مغتنم شمرده شود و این قطعاً ربطی به اعتقادات ما نخواهد داشت.

عباسی: من سخن آقای کریمی نیا را با یک مثال تکمیل می‌کنم؛ انتشار دایره‌المعارف قرآن (EQ) در سال‌های اخیر، خود شاهدهی است مناسب برای اینکه آن نگاه سنتی درباره شرق‌شناسی را تغییر دهیم؛ اینکه خاورشناسان کسانی هستند که قصد دارند جوامع اسلامی را

استعمار و استثمار کنند یا مقاصد تبلیغی دارند که می‌خواهند مسلمانان را به کیش خود دعوت کنند یا قرآن را از پایه از بین ببرند و در اعتبارش خدشه ایجاد کنند. ظاهراً دوران چنین تلقی‌ای از خاورشناسی گذشته است. زمانی از بزرگی نقل می‌کردند که اگر خاورشناسی گفت: «ماست سفید است» به آن شک کنید ولی ظاهراً دوران این حرف‌ها حداقل در مطالعات قرآنی گذشته است. اگر دایره‌المعارف قرآن را بناز کنید و اسامی مؤلفان را نگاه کنید، از مسیحی و یهودی و مسلمان و حتی ایرانیان در میان این نام‌ها دیده می‌شود؛ ایرانیانی که بعضاً اگر نام آنها در آنجا نمی‌آمد، هیچ‌گاه در نمی‌یافتیم که چنین کسانی در این حوزه‌ها مشغول به کار علمی هستند. در واقع، وجه فارق برای گرداندگان دایره‌المعارف در انتخاب مؤلف، مسلمان یا یهودی یا مسیحی بودن آنها نبوده است بلکه بحث فرادینی شده و کسی که مجهز به آن ابزار است و حداقل‌های پژوهش در این زمینه را دارد، به عنوان مؤلف انتخاب شده است. به کسی مثل مستنیر میر نمی‌شود نسبت بی‌دینی داد؛ آثارش کاملاً این را نشان می‌دهد؛ چه بسا به غرب رفته است تا قرآن پژوهی در پاکستان و شبه قاره را به غربیان معرفی کند و مقالات مهمی در دایره‌المعارف قرآن به او سپرده شده است. این یک نمونه از چنین افرادی است.

اما آنچه شما به آن اشاره کردید، شاید ریشه در واقعیتی در جامعه ما دارد و آن اینکه تا وقتی تعریف علم در جامعه ما این باشد

که «العلم نقطه کشره الجاهلون»

یا روایاتی نظیر اینکه «من عمل بما علم علمه ما لم یعلم»، این حاکی از آن است که علم چیزی است که با پژوهش بیشتر حاصل نمی‌شود بلکه آن چیزی است که خداوند در قلب کسی می‌اندازد و این لازم‌هاش تخلیه و تحلیلی است. در حالی که آنچه

آقای کریمی نیا گفتند، درباره علم به معنای Science بود و شرایط فلسفی آن از جمله ابطال‌پذیری و... این شاید عاملی باشد که در ایران برخی با پژوهش به معنای علمی مخالفتند و این باز تاکید مجددی است بر همان تفکیک ابتدای بحث، زیرا ۲ نگاه کاملاً متفاوت در مورد علوم قرآنی وجود دارد؛ مطالعه قرآن به مثابه کتاب مقدس و دینی مسلمانان و از زاویه دید یک فرد مؤمن و معتقد به آن یا مطالعه قرآن به مثابه یک متن یا

پدیده و فارغ از آنکه فرد پژوهشگر به آن اعتقاد و ایمان دارد یا نه.

به نظر من، اینکه گزاره‌های علمی را گزاره‌های بدانییم که ابطال‌پذیر باشد، به هیچ عنوان در شرایط کنونی در رشته علوم قرآنی قابل پیاده سازی نیست؛ زیرا به یقین گزاره‌هایی ابطال‌پذیر نیستند حتی به این دلیل ساده که فلان عالم چنین گفته است و پیگیری چنین دیدگاهی، مشکلات جامعه‌شناختی و روان‌شناختی بسیاری در پی خواهد داشت. البته این در حالی است که این موضوع در غرب کاملاً حل شده است.

کریمی نیا: مسلمانانی که در غرب زندگی می‌کنند و آنجا محیط آکادمیک و پژوهشی‌شان است، به هیچ عنوان با نظریات علمی این چنینی مشکل ندارند. نمونه‌های فراوانی هست که در باب نظریات بسیار تدریجانه در حوزه مطالعات اسلامی وارد شده‌اند و بحث کرده‌اند و البته با همان تلقی ابطال‌پذیر از علم یا پایبندی به روش‌ها و متدهای علمی، نه با استناد به یک

قول ایمانی یا اصل اعتقادی. و در همان محیط‌ها توانستند مدار دانشگاهی کسب کرده و دانشجویانی تربیت کنند. جالب اینکه حتی گاهی اوقات کرسی یک رشته اسلام‌شناسی یا شرق‌شناسی از یک استاد بی‌دین - که گاه برخی نظریاتش خلاف اعتقادات دینی مسلمانان بوده است - به یک استاد مسلمان رسیده که کاملاً با نظریه فرد قبلی در آن بحث مخالف بوده و باورهای دیگری در آن زمینه داشته است. این اتفاق، در سطح پایین‌تری در برخی کشورهای اسلامی رخ داده است ولی در ایران نه. مثلاً در ترکیه نمونه‌های بهتری داریم. در برخی نوشته‌ها که در ترکیه، مالزی، مصر، لبنان، مغرب (مراکش) و... چاپ می‌شود، نشانه‌هایی از تلاش‌ها و مساهمت‌های عالمان مسلمان در رقابت با نظریه‌های علمی که در غرب تولید می‌شود، وجود دارد.

عباسی: ما می‌خواهیم وضعیت فعلی مطالعات قرآنی و به تبع آن شرایط دانشگاهی رشته علوم قرآنی را تغییر دهیم که البته در بحث ما روشن شد، وضعیت مطلوبی ندارند. می‌خواهیم مسیری، روشی، راهی یا ایده‌های طرح کنیم که وضعیت نامطلوب فعلی را به سوی شرایط مطلوب پیش ببریم. لازمه چنین کاری، ۲ چیز است؛ اولاً شرایط لازم برای رسیدن به وضعیت مطلوب و ثانیاً موانعی که از رسیدن به آن باز می‌دارند را، بشناسیم. این شرایط و موانع از نظر شما چیست؟

عباسی: وضعیتی که الان در دانشگاه‌ها وجود دارد، بسیار ناامید کننده است. شاید ۷۰ درصد دانشجویانی که به این رشته وارد می‌شوند، از سراسر اجبار است؛ اینکه در هیچ رشته‌ای قبول نشده‌اند. البته هر چه مقطع دانشگاهی بالاتر می‌رود، کمی این وضعیت بهتر می‌شود. ولی به هر حال در دانشگاه، بیشتر با کسانی مواجهیم که گویی می‌خواهند مبلغ خوبی شوند تا اینکه اگر بعدها شایسته‌ای طرح شد، بتوانند آنها را پاسخ دهند و پایه‌های دین را محکم کنند، اولاً برای خود و ثانیاً برای دیگران. عده‌ای هم که اصلاً از بحث ما خارج‌اند؛ یعنی صرفاً آمده‌اند که مدرک بگیرند. بنابراین فکر می‌کنم زیاد به دانشگاه دل خوش نکنیم.

من فکر می‌کنم پژوهش قرآنی با نگاه به مثابه پدیده به قرآن فعلاً در کشور ما در حد مختصر وجود دارد و به عبارتی می‌توان گفت چنین کارهایی در حال حاضر استثناً محسوب می‌شوند. قاعدتاً کسانی که چنین کارهایی را انجام می‌دهند هم انگشت‌شمارند. به نظر من، این افراد اندک که احتمالاً همه همدیگر را هم می‌شناسند، باید فکری بلندمدت داشته باشند و با داشته‌های خود افرادی را تربیت کنند. و اگر در دانشگاه میسر نیست، در خارج از دانشگاه، شخصی یا گروهی، با برگزاری کارگاه از طریق همین قبیل گفت‌وگوها و... یعنی باید نهال نوپای پژوهش قرآنی را به درخت تنومندی بدل کنند که بتواند خود را بشناساند. اگر قرار است جامعه ما چند صدایی باشد، لازم‌هاش آن است که این دیدگاه‌ها هم بتوانند در جامعه طرح شود. البته می‌دانم که شرایط در جوامع اسلامی چندین آماده نیست؛ چنان که در برد و بازسازی دایره‌المعارف قرآن ۲ نفر مسلمان هستند که در جامعه اسلامی خود چندین افراد مقبولی نیستند؛ یعنی ایوب‌زد و از کون. طبیعتاً کسانی که به این کارهای پر دازند،



اینکه گزاره علمی را گزاره‌های بدانییم که ابطال‌پذیر باشد، به هیچ عنوان در شرایط کنونی در رشته علوم قرآنی قابل پیاده سازی نیست

در جوامع اسلامی مطرود می‌شوند و همین که در جای دیگری مشغول به این نوع پژوهش‌ها هستند، خود حاکی از آن است که نمی‌توانستند در جامعه خود فعالیت کنند. به هر حال، آنچه انجام شدنی است، کاری تدریجی است. کلاس‌هایی برگزار شود، جملاتی منتشر شود، بحث‌ها و گفت‌وگوهایی صورت بگیرد تا حداقل ۱۵-۱۰ سال بعد، به شرایط مطلوبی برسیم. آنچه الان در کشور ما حضور خارجی دارد، کارهایی تبلیغی و ترویجی است برای آوردن قرآن به متن اجتماع و اینکه مردم، مستمسک ایمانی داشته باشند. خوب، اگر ۳۰ سال طول کشیده تا این شرایط ایجاد شود، دست کم ۳۰ سال هم باید صبر کنیم تا شرایط جدیدی جایگزین شود؛ با این پیش‌فرض که درباره اولی تمام امکانات دولتی و غیردولتی بسج شده‌اند ولی کار دوم را قرار است عده‌ای قلیل بر مبنای علائق شخصی خود پیگیری کنند.

کریمی نیا: آقای دکتر عباسی اشاره کردند که مسلمانانی که در غرب به مطالعات قرآنی به شیوه غربی می‌پردازند، افراد چندانی مقبولی در جامعه اسلامی نیستند و برای این حکم کلی مثال‌هایی زدند. به نظر من، این حکم کلیت و عمومیت ندارد. امروزه در غرب بر عکس مواردی که ایشان اشاره کردند، مسلمانانی را می‌شناسیم که در جوامع آکادمیک غربی به طور جدی حضور دارند و بسیار هم در اصول اعتقادی خود معتقد و متصلب هستند. مثلاً در همان دانشگاه SOAS - جایی که روزگاری ونزبرو رادیکال‌ترین آرای مطالعات قرآنی دوره معاصر را مطرح می‌کرده - امروزه کسانی مثل محمد عبدالحلیم تدریس می‌کنند، در دانشگاه ادینبرو که روزی آقای ریچارد بل و موننگری وات حوزه مطالعات قرآنی را آنجا رونق دادند، امروزه کسانی چون آقای یاسین داتن - که مسلمان بسیار مؤمن و راست‌گیش هستند - به‌طور جدی مطالعات قرآنی انجام می‌دهند. جالب اینکه در غرب بسیاری از غربیان که مسلمان شده‌اند، در حوزه مطالعات قرآنی مشغول به کارند. در دانشگاه آکسفورد، آقای تیموتی وینتر - که نام پس از اسلامش عبدالحکیم مراد است و امام جماعت آنجا محسوب می‌شود - در شکل و شمایل ظاهری اگر به طنز بگوییم چندین فرقی با بن لادن ندارد ولی در همان محیط آکادمیک و با همان روش‌ها و ابزارهای آکادمیک مطالعات قرآنی و اسلامی را ادامه می‌دهد با این تفاوت که تنها وصفی که می‌شود بر محصولات فکری آنها نهاد، مطالعات اسلامی است نه غربی. آقای عبدالرئوف و خانم سلوی عوا و... بسیاری از اینها شکل ظاهری اسلامی خود را حفظ کرده‌اند و به عنوان‌هایی چون پروفیسور و... دست پیدا کرده‌اند. حال اگر این وضعیت را با ۵۰-۴۰ سال پیش در قرآن پژوهی غرب مقایسه کنیم، شاهد تحولی جدید در این زمینه هستیم و مرزها به این شکل شکسته شده و آن تفکیک ذهنی غربی و اسلامی امروزه عملاً از بین رفته است.

به نظر من جامعه ما از آنچه ما مطالعات قرآنی می‌نامیم، خالی نبوده است. بدیهی است که مطالعات قرآنی، همواره سیر ثابتی نداشته است. نظریه‌های متن‌شناسانه بدون توجه به تقدس متن، وجود داشته است. مثلاً در جامعه شیعی، ما آن تقدسی که راجع به متن قرآن در جوامع اهل سنت وجود دارد، نیست و به همین دلیل نظریه مرحوم آیت‌الله معرفت درباره اغلاط املائی قرآن و عدم تقدس برای نگارش متن قرآن به شیوه رایج، خیلی راحت در جامعه شیعی مطرح شده و هیچ نوع واکنشی ایجاد نکرده است. سال‌های

سال است که آثار ایشان به فارسی و عربی منتشر شده و نظریه ایشان به اجمال یا تفصیل طرح شده است. من یک بار این مطلب را به یکی از دوستان عرب خودم که تابعیت فلسطینی - اردنی داشت، نشان دادم، او که در همین زمینه‌ها فعالیت می‌کرد و البته از اهل سنت بود، وقتی این نوشته را دید، پرسید: «آیت‌الله معرفت در کشور شما آزاد زندگی می‌کند؟»، گفتم بله. گفت: «اگر چنین کسی در کشور ما چنین نظریه‌ای داده باشد، اصلاً نمی‌تواند آزاد زندگی کند و بی‌شک به زندان می‌افتد. نظریه او در باره اغلاط املائی قرآن بسیار کفرآمیز است». تلاش آقای معرفت، در واقع یک تلاش متن شناسانه بوده است و بدون در نظر گرفتن تقدس قرآن می‌توان کارهای زیاد دیگری در باره رسم الخط، تعدد قرائات متن، تاریخ تدوین قرآن و... انجام داد. مثلاً کاری که مرحوم آیت‌الله خوبی در بیان در باره روایات حرف‌فصیح ۳ یا زیر سؤال بردن تمامی روایات جمع قرآن انجام دادند، این کاری است که می‌شود از همان سنخ پژوهش‌های قرآنی مورد نظر تلقی کرد. سال‌های سال بوده است که عالمان شیعه در باره این روایات هیچ حرفی نزده بوده‌اند و آنها را تلقی به قبول کرده و خیلی راحت روایات را در کتاب‌های خود آورده‌اند؛ نمونه‌های این چنینی بسیار می‌شود یافت. بنابراین بررسی‌های قرآنی از منظر قرآن به مثابه یک متن جدی از دیگر مطالعات قرآنی که در میان مسلمانان رواج دارد، وجود داشته است.

به نظر من، مسئله دانشگاه را نباید کم‌اهمیت انگاشت. بخش عمده‌ای از ضعفی که در رشته دانشگاهی علوم قرآنی دیده می‌شود، ناشی از وجود کسبیت‌ها و ضعف به طور کلی در امر آموزش عالی است که به دلیل گسترش بی‌رویه این تحصیلات، به تضعیف علوم انسانی و مطالعات اسلامی انجامیده است. به همین جهت، دانشجویان در مقطع کارشناسی تعدادشان بسیار زیاد است و اکثر شرایط لازم برای ورود به این رشته را ندارند و با سطح دانسته‌های بسیار اندکی وارد می‌شوند. به دلیل همین ضعف، استادان - که غالباً خود هم ضعیف هستند - نمی‌توانند با سخت‌گیری زیاد، دانشجویان را به همه ابزارها و علوم مورد نیاز آن علم مسلح کنند تا وقتی از دانشگاه خارج می‌شود، به سطح مقبول علمی رسیده باشد. اولی‌ترین دانش‌افرا گرفته نمی‌شوند؛ از جمله تسلط کامل به زبان عربی، تاریخ اسلام، متن قرآن، ادبیات و متون مرجع. همین دانشجو وقتی به مقطع کارشناسی ارشد و دکتری وارد می‌شود، هیچ وقت پژوهشگر نمی‌شود؛ فقط یک مبلغ دینی می‌شود که قادر به پژوهش نیست. مبلغ دینی در جامعه ما، جایگاه مهم و شایسته‌ای دارد ولی کارکرد دانشگاه نباید فقط تربیت مبلغ باشد. این دیگر عادی شده که دانشجوی دکتری اطلاعی از منابع مرجع این رشته ندارد. به علاوه، ضعف شدید در زبان عربی اعم از متون قدیم و جدید و ضعف جدی در آگاهی از زبان خارجی بیداد می‌کند. این در هیچ کجای دنیا معنا ندارد که دانشجوی دکتری، زبان ن‌داند، وضع رشته‌های دیگر مطالعات اسلامی هم از این بهتر نیست. به نظر می‌رسد رشته علمی را شوخی گرفته‌ایم. برخلاف همه دنیا، دانشجوی دکتری ما علاوه بر درس، چندین کار هم انجام می‌دهد؛ در حالی که این در دنیا بی‌معناست که دانشجوی دکتری علاوه بر تحصیل، یک شغل هم داشته باشد. حالا همین دانشجو وقتی دفاع می‌کند، هیأت علمی دانشگاه دیگری می‌شود و زیر دست او دانشجویان در مقاطع مختلف تربیت می‌شوند؛ یعنی یک سیکل معیوب.

اصلاح این مشکلات چیست؟

کری می‌نویس: به نظر من، امثال ما که درد را

می‌شناسیم، وظیفه داریم روش علمی را اولاً بشناسیم و ثانیاً بشناسانیم. نمی‌خواهم یکدفعه انقلاب کنیم، اصلاً چنین چیزی در محیط علمی معنا ندارد ولی می‌شود کم‌کم به دانشجو نیازهایش را نشان داد؛ اینکه ادبیات مرجع چیست و تسلط بر متن قرآن چقدر حیاتی است. واقعا جای تاسف است که دانشجوی ما گاهی نمی‌تواند تشخیص دهد عبارتی که خوانده می‌شود، آیا قرآن است یا نه. این چیزی است که در جهان عرب و گاهی اوقات در غرب در مقطع لیسانس رخ می‌دهد. لازم هم نیست عیناً از مصنوعات دیگران کپی‌برداری کنیم؛ عیناً روش‌هایی که در کشورهای عربی یا غربی پیاده شده، کپی کرده و در اینجا تدریس کنیم. ما باید روش‌ها را بشناسیم و آن‌طور که محیط ما اقتضا می‌کند، آنها را پیاده کنیم. باید بین مقطع کارشناسی و مقاطع بالاتر تفکیک کنیم. در مقطع کارشناسی باید سخت‌گیری بسیار زیاد شود تا اینکه دانشجو به تمام ابزارها و علوم مورد نیاز این رشته مسلح شود. فارغ‌التحصیل کارشناسی باید بتواند متن عربی را بخواند و از تمام متون فارسی بی‌نیاز شود؛ اعم از متون قدیم و جدید، اگر نگوئیم که باید بتواند به عربی بنویسد. سایر لوازم مقطع کارشناسی نیز همین‌طور؛ یعنی باید آرام آرام با سخت‌گیری‌هایی که می‌شود، دانشجوی کارشناسی از همین رشته که سمت و سوی بیشتر تبلیغی دارد، فارغ‌التحصیل شود که آماده بهره‌برداری از متون پژوهشی، طرح سؤال، فکر و نگاه جدید شده باشد. اگر این به مرور انجام شده و به او فهمانده شود که تا به حد و اندازهای لازم نرسیده، نمی‌تواند از این مقطع فارغ‌التحصیل شود، آن وقت کارشناس ما آماده‌تر خواهد بود که در مقاطع بالاتر به پژوهش بپردازد. یک لیسانس ادبیات دانشگاه تهران در ۵۰ سال پیش، به جرأت برابری می‌کند با دهها کارشناس ارشد فعلی در برخی زمینه‌ها اگر استناد کنیم تسلط دانشجوی فعلی را به برخی ابزارهای آموزشی مثل اینترنت، رایانه، نرم‌افزارها و... واقعا در فکر و اندیشه، دانشجوی لیسانسی که آن زمان با سخت‌گیری فارغ‌التحصیل می‌شد، بسیار توانمندتر از دانشجویان فعلی بود.

عباسی: اگر انگیزه‌های دانشجویان در انتخاب رشته دانشگاهی را بررسی کنیم، قطعاً یکی از پارامترهای مؤثر، بازار کار آن رشته است؛ یعنی دانشجو مطمئن باشد پس از فارغ‌التحصیلی، کار مناسبی خواهد داشت. پارامتر دیگر، اعتبار اجتماعی است؛ به این معنا که اگر کسی از رشته تحصیلی‌اش سؤال کرد، به آن افتخار کند و مورد تشویق سایرین قرار گیرد. قطعاً در این رشته هیچ‌یک از این پارامتر وجود ندارد. ظاهر این رشته جزء آخرین رشته‌های فهرست صدتایی انتخاب رشته دانشجویان است، چون معلوم است که فارغ‌التحصیل کارشناسی یا کارشناسی ارشد این رشته به چه نوع کارهایی باید فکر کند. ضمن اینکه این رشته اعتبار اجتماعی دیگر رشته‌های علوم انسانی را هم ندارد. بنابراین می‌توانیم درک کنیم چرا دانشجویان ورودی این رشته، از سطح کیفی مطلوبی برخوردار نیستند. خب، وقتی ما با دانشجوی ضعیف مواجه می‌شویم، ناخودآگاه سطح خواسته خود را پایین می‌آوریم که این خود چشم‌انداز بیرونی این رشته به لحاظ شغلی و جایگاه اجتماعی‌اش را تشدید می‌کند؛ در واقع، در سیکل معیوبی قرار گرفته‌ایم که نتیجه‌اش را الان شاهدیم. اگر الان سطح رشته را بالا ببریم و سخت‌گیری کنیم تا این شرایط اصلاح شود، باید به این تن دهیم که ممکن است عده قلیلی بتوانند از پس آن بر بیایند. البته اگر همین عده قلیل خوب تربیت شوند، به گونه‌ای که بتوانند کارهای اثرگذاری انجام دهند، می‌توان به این امید بست که پس از یک دوره گذار، آن ۲ پارامتر

پیش‌گفته و در نتیجه تلقی جامعه از این رشته، اصلاح شود و دانشجوی ورودی این رشته نیز از کیفیت بهتری برخوردار شود. اما این مطالب بستگی زیادی به سیاست‌های کلان نظام آموزش عالی ما دارد و فرایند آن بسیار تدریجی و طولانی است.

اما آنچه در باره خارج از محیط دانشگاهی مورد نظر من است، سهل‌الوصول‌تر و دست‌یافتنی‌تر است؛ علاوه بر اینکه همان نخبگان چه بسا با ورود به نظام دانشگاهی یا ایجاد خوراک فکری و منابع علمی برای این رشته، نظام دانشگاهی را نیز اصلاح کنند. یکی از اشکالات اساسی در این رشته، آن است که ادبیات موضوع در حوزه مطالعات قرآنی، شناخته شده نیست؛ به این معنا که وقتی استاد در کلاس موضوعی را مطرح می‌کند، این امکان را داشته باشد که دهها کتاب و مقاله به عنوان مرجع به دانشجو معرفی کند. در این رشته، مادر برخی زمینه‌ها فقط منابع به زبان عربی و گاه تنها به زبان غربی داریم و به زبان فارسی اصلاً چیزی برای ارجاع نداریم. ضمن اینکه دانشجویان زبان عربی یا غربی نمی‌دانند. بنابراین یکی از کارهایی که خارج از نظام دانشگاهی قابل پیگیری است، ایجاد منابع علمی برای موضوعات مختلف این رشته است که البته این خود زمان‌بر است.

گری می‌نویس: من پیش از این به نظریه آیت‌الله معرفت در باره رسم الخط قرآن اشاره کردم. مراد من آنجا این بود که تئوری آیت‌الله معرفت در زمینه اغلاط نگارشی و رسم الخطی قرآن، یک نظریه و طرح متن شناسانه است که می‌تواند در مقابل برخی نظریه‌های رایج در میان اهل سنت در جهان اسلام، نظریه‌ای رادیکال محسوب شود. من در ماه‌های آخر عمر که با ایشان ارتباط داشتم، یک بار وقتی در باره نظریه ایشان گفت‌وگو شد، ۲ نسخه از قرآن‌های کهنی - که در خارج از کشور منتشر شده که به خط کوفی نیستند بلکه به خط پیش کوفی یا خط حجازی نگارش شده‌اند و در موزه‌های لندن و پاریس نگهداری می‌شوند - نسخه‌های عکسی اینها را که به صورت کتاب چاپ شده، خدمت ایشان برده بودم. بسیار متعجب شدند و اشاره می‌کردند که نظریه‌ای که من سال‌ها پیش در این باره داده بودم، تنها با مقایسه با متن قرآن با رسم الخط موجود بوده و به هیچ وجه آن را با منابع خارج از متن تطبیق نکرده‌ام و اگر امروز می‌خواستیم چنین کاری انجام دهیم، با استفاده از منابع جدیدی که من نمونه‌ای از آنها را در اختیار ایشان قرار داده بودم، با تسلط بیشتر و توسعه بیشتر نظریه خود را مطرح می‌کردم. در آن نسخه‌های کهن که رسم الخطی بسیار ابتدایی‌تر از متن کنونی داشتند و همگی مؤید نظریه ایشان بود که این رسم الخط به هیچ وجه تقدس ندارد و می‌توان به شکل امروزی رسم الخط قرآن را تصحیح کرد و رسم الخطی مدرن برای قرآن ایجاد کرد، چنین کتاب‌هایی برای ایشان بسیار مغتنم بود و آرزو می‌کردند کاش می‌توانستند دوباره با استفاده از چنین مواد و مطالبی، این کار را تکرار کنند.

منظور من این بود که یکی از مشکلات محقق در فضای مطالعات قرآنی ما این است که خیلی از وضع مطالعات قرآنی در جهان مطلع نیست. کم نیستند مطالبی که محققان ما در باره حروف مقطعه، واژگان دخیل، تاریخ قرآن و... پژوهش کرده و نگاشته‌اند و اصلاً سبک و سیاق تبلیغی ندارند بلکه کاملاً قیافه و شکل تحقیقی دارند ولی توجه نداریم که پژوهش در زمینه‌ای که دیگران هم در آن کار کرده‌اند، وقتی تمام است که بر تمام ادبیات و تحقیقات و پیشینه تحقیقی در آن زمینه اشراف وجود داشته باشد و بدانیم

که در مهم‌ترین زبان‌ها و فرهنگ‌های موجود دنیا، چه کارهایی مشابهی قبلاً انجام شده و چه کارهایی می‌تواند به پژوهش ما کمک کند. یکی از ضعف‌های عمده عدم پیشرفت مطالعات قرآنی در کشور ما، نبود اطلاعات و ابزارهای لازم برای استفاده از منابعی است که در داخل ایران موجود نیست. کتابخانه‌های قرآنی که در قم ایجاد شده‌اند و هر ساله حجم زیادی کتاب به ذخیره خود اضافه می‌کنند، در زمینه مطالعات قرآنی در جهان بسیار فقیرند و مهم‌ترین مجلات و ژورنال‌های اسلام‌شناسی یا کتاب‌هایی که در این زمینه نوشته می‌شوند، به دستشان نمی‌رسد. اصلاً انگیزه‌های هم برای تهیه آنها ندارند و فکر می‌کنند با چند کتاب عربی و فارسی، پژوهش پژوهشگر کامل می‌شود. عجیب‌تر آن است که همین کتابخانه‌ها تمام سعی خودشان را می‌کنند برای اینکه حتی یک کتاب ۴۰-۳۰ صفحه‌ای بسیار سطح پایین را در باره موضوعات بسیار بیش‌بافتاده از قلم‌نیزندازند و در دورترین نقاط جهان در کشورهای عرب چاپ شده‌باشد.

استادانی که در دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی به دانشجویان خود مشاوره می‌دهند، باز دچار همین مشکل هستند؛ ضعف اطلاع‌یابی، ضعف اطلاع‌رسانی و ضعف روش‌شناسی در تحقیق مهم‌ترین مشکلات در این زمینه محسوب می‌شود.

البته بر این نکته تأکید می‌کنیم که نه همه آنچه در فضای مطالعات قرآنی در غرب هست، برخاسته از نوعی ادبیات علمی است و مطالعات آکادمیک و روشمند علمی محسوب می‌شود و نه اینکه در میان ما هیچ مثالی از ادبیات آکادمیک و علمی در پژوهش‌های قرآنی یافت نشود؛ کلیت هر دو حکم اشتباه است ولی ضعف این موضوع در میان ما بیشتر احساس می‌شود. وقتی در میان ما کاری غیر علمی با رنگ و لعاب علمی به بازار می‌آید، کمتر کسی حس می‌کند که این کار به هیچ وجه برانبار علمی ما چیزی نمی‌افزاید و صرفاً ما را دلخوش کرده است و یکی از مهم‌ترین موانع در فهم این موضوع، نبود شناخت دقیق نسبت به منابع و مسئله‌های اصلی در این زمینه است. کم نیستند در میان ما - به‌خصوص امروزه که قرآن پژوهی در غرب و مطالعات خاورشناسان و قرآن‌مندان است - مواردی که از نویسندگان و محققانی در حوزه و دانشگاه به بازار می‌آیند و نویسندگان آنها به خودشان زحمت نداده‌اند که حداقل یک کتاب به زبان انگلیسی از ابتدا تا انتها بخوانند و بررسی و نقد کنند. در عوض به انبوهی از کتاب‌های عربی و فارسی دست سوم و چهارم - که در گزارش آرای غیرمسلمانان یا مسلمانان به زبان‌های خارجی دست‌ی دور بر آتش دارند و آرای آنان را نادرست یا ناقص مطرح می‌کنند - استناد می‌کنند و کتابی در نقد و بررسی و شبهه‌شناسی و نظیر آن روانه بازار می‌کنند. چنین آثاری، محیط‌های آکادمیک ما را غرہ می‌کند که ما مطالعات اسلامی در غرب را به درستی شناخته‌ایم و جواب آنها را نیز داده‌ایم. از آن بدتر اینکه به دلیل ضعف اطلاع‌رسانی، مشکلات خود را خیلی دیر متوجه می‌شویم. مثلاً در سال ۱۳۸۶ شمسی، به دنبال شناخت آثار و متونی در خارج از فضای خود هستیم که صدها سال یا دهها سال کهنه شده یا از بین رفته است؛ حال آنکه تازه ترجمه‌های فارسی یا عربی از آن آثار، امروزه دیگر برای محیط‌های آکادمیک ارزشی ندارد مگر برای کسانی که بخواهند تاریخچه این مطالعات را بشناسند. متأسفانه مراکز پژوهشی ما در حوزه و دانشگاه به اشتباه به سراغ ترجمه این آثار می‌روند